

آئین اسلام

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

عوض شماره ۴۸

ماجرای زنجان چه بود؟ است



ادوارد دکتر دنداناز از قراریکه میگذشتند حاجی توفیقی شهادتین را باو تلقین نموده او باسلام مشرف و مسلمان از دنیا رفته است

دادند باندازه یکروز جمعه تابستان دریند درشیراز نبوده و این یکی از نوامیس اجتماعی است که دنبال تروت و اشرافیت و نبودن حکومت دین و فضیلت درجامه ظهور میکند این مردم لات و لوت و کرسنه مهاجر هم چون مالدارشدند از این ناموس البته خارج نیستند اما درباره کشتارها درحدود پنج هزار نفر دراین یکسال درجنگهای با ذوالفقاریها از دو طرف کشته شده و عده ای هم در دهات و شهر که متمم میدانستند مخالفت کشته اند قضایای شهبای

اماداستان کشته شدن شیخ موسی
دراواخر ذی حجه ۱۳۶۶ که زنجان با یکم توفی رومیه بدست دمو کراتهای آذربایجان افتاد آقای شیخ موسی که یکی از معصلین مدرسه سعید که یکی از مدارس مهمه زنجان است بود و در سوم محرم بنا خواش اهالی قریه دشر برای تبلیغ احکام رفته و در منابر خود همیشه غایبه جانب حق را از درگاه خداوند خواستار میشد و در این اثنا دمو کراتها بان ده نفوذ نموده و مقدرات آن آبادی را بدست میگیرند. خویشان

شیخ موسی در خفا شیخ موسی میگویند که بهتر است شما از این ده بروید زیرا ممکن است دمو کراتها با تبلیغ دین مخالف باشند و از این جهت شما آسیمی برسانند شیخ موسی که جوان و در دین متصب بود در جواب گفته که من چیزی مباع دینی نیستم و بادم کراتها سرو کاری ندارم و علاوه هوا سرد و زمستان است و مزاج من ضعیف است و مسافرت برای من مقدور نیست. در اوایل ماه ربیع الاول سه نفر از فدائی دمو کرات بعنوان فرماندهی آسمانان بقریه دشر می آمد و آن سه نفر عبارت بوده اند از روح الله یوسف آبادی که سالها سابقه سرت داشت و (و مازور نظری) که یکی از افسران فراری تهران بوده (و محمد علی رامتین) که غلام یحیی باین مردم میگفته توازا اولاد شمرین ذی الجوش هستی یعنی از بس نسی القلب بوده که غلام یحیی باو چنین میگفته) پس از ورود این سه نفر اشخاصی نسبت بشیخ موسی سعایت می-کنند که او بالای منبر دعا میکند که

توده مردم بدستان و دبیرستان معروف رفته آقایان سؤالاتی کردند و عکسهای برداشته و در دبیرستان همه معصلین در سالون جمع شدند و سخنرانیهای مهیجی نمودند و سؤالات مختلف از وضع فرهنگ لات و مدیران و معلمین زمان انقلابیون دمو کرات نمودند من از محصلیکه ایستاده جواب میدادم بر سیدم وضع تبلیغات دینی بطور بود گفت برنامه فرهنگ غیر از موضوعات دین و غیر از قرآن و شریعت تدریس میشد ولی یکساعت علاوه درس ماتریالیستی و کمونیستی داده می شد و باین درس اهمیت میدادند حتی از دبیرستان دیگر معصلین اجبارا وقت این درس باید در این دبیرستان (پهلوی سابق دارائی زمان دمو کراتها) حاضر شوند و در ضمن درباره اعتقاد بخدا و پیغمبر هم بد گوئی میکردند و میگفتند اینها را آخوند خاها ساخته اند (البته این موضوع از هر چیز بنظر من خطرناکتر است چون بردن و غارت کردن مال قابل جبران است هم افراد بالاخره مردنی هستند ولی غارت و کشتن عقیده بهیچوجه قابل جبران نیست و همه بد بختها از بی ایبائی و ماده پرستی و شهوت رانی است تیدانم این چه فکر است که با صرف پولها و تبلیغات عقاید مردم را از میان ببرند.

مگر امور اجتماعی و ایجاد اعتدال اقتصادی با داشتن ایمان منافات دارد بلکه بر واضح است با بردن مرکز نقل که ایمان افراد است تمام امور مختل می شود و اگر اعتدالی هم بفرش در زندگی حاصل شود قصریت و بواسطه قدرت بیرون از قلب ودل است و قهر دوام ندارد) خلاصه از این جوابها بسیار متناثر شده بیرون آمده بطرف منزل رفتیم جمعی از علما و اهالی آنجا حاضر بودند درباره مطالبیکه روزنامه اطلاعات و بعضی جرائد دیگر راجع بکشتن و غارت کردن و بی ناموس منتشر کرده بودند از آقایان سؤال شد

اما راجع بغارت و تعرض
باموال بهیچ وجه قابل انکار نبود به عنوان مختلف بر مردم از شهری و دهاتی تعصبات می نمودند و اموال می ربودند خصوصا از وقتی که بین دولت و دمو کراتها قرار شد زنجان تخلیه شود کامیون ها مانند سیل در جاده های میان زنجان و آذربایجان در حرکت بود و آذوقه را می بردند و میان مردم کفته میشد که غله بطرف روسیه میبردند حتی جو و پخته های بی قیمت حمل می شد و مباشر غله و آذوقه که حمل و نقل بمده او بود از فدائیهها است که میگفتند اهل روسیه بوده و جنک های استالین گراد را نقل میکردند نام عوضش بابا زاده بود میگفتند هنوز در زنجان است

اما راجع به بی ناموسی دموکراتها
اگرچه بطور قطع وقایع انجام گرفته اما من مدرک صحیحی بدست نیآوردم فقط خانه ایکه بنام خان «مدنیست» تاسیس نموده بودند میگفتند از جمله تبلیغاتشان در آنجا تبلیغات ضد عفاف بوده و باین جهت عده دخترها را کارمند آنجا نموده بودند و از زنها و دخترها دعوت مینمودند و برای آنها سخنرانی میکردند گویا مینه تبلیغات اشتراک زور را در آنجا فراهم کردند ولی بقیه من انصافا باید اعتراف نمود که تیمای هفتپایلیکه سر اغمی

در مجالس و محافل عالم شیمه یکموضوع تاریخی هزار و سیصد سال پیش مورد مذاکره واقع خواهد شد و آثار تأثر در سراسر سرزمین های اسلامی آشکار است اگر اجازه بدهید رسیدگی کنیم تا بینیم اهمیت این قضیه از چه جهت است ، چون اظهار رغبت نمودند، یک ساعتی در اطراف وضع حکومت معاویه و رفتار حکومت با توده های اسلامی و نهضت سیدالشهدا و خطبه هنگام حرکت از مکه و وقایع بین راه تا ورود بکربلا صحبت کردیم.

ورود بایستگاه زنجان ،
تدری از هشت گذشته بود و وارد ایستگاه شدیم آقای سرهنگک بواسطه استقبال آمده بود (آقای سرهنگک بواسطه سی ماه پیش از ورود قوای دولتی بزنجان بسمت نمایندگی نخست وزیری و فرماندار نظامی مأمور زنجان بودند از افسران رشید و عاقل و بردبار است گویا سابقه روحانیت و تحصیلات علوم دینی هم دارند پدرشان جناب حاجی شیخ احمد بواسطه از علمائی هستند که در طهران بسر می برند.

در محوطه ایستگاه اشخاصی از مهاجرین و فدائیهها با خانواده ها و آتیه شان منزل داشتند گفتند اینها را باینجا جمع کرده اطرافشان نظامی است تا از ترس مردم محفوظ باشند آقایان نماینده کان از مرد ها و زنها تحقیقاتی نمودند ، بعضی از آنها را اهالی مجروح کرده بودند از جمله مردی بود قلی اف نام دارای قیافه نظیر من مهیب و زنده سر و صورتش با دستمال پیچیده بود و آثار جراحت و خون در صورت و دستمال آشکار بود معلوم شد ایشان رئیس باشگاه زاه آهن زنجان بودند از قراریکه میگفتند مأمورین ایستگاه از او متوحش بودند ، مرد دیگر لاغر اندام پیش آمد و شروع کرد با اژبان ترکی بصحبت یکی از کارمندان گفت گوش بخرم این جنایت کار تدهید این مرد چند نفر بدست خودش کشته بود بهر حال وقت گذشته و صلاح بود زودتر بشهر برویم او تومبیلهای نظامی حاضر بود دسته دسته بشهر منزل ذوالفقاریها که محل ستاد ارتش است وارد شدیم ، در این جا هیجان عجیبی بود افسران نظامیان ، روحانیون ، بازاریها جریده نگاران یکدیگر را می دیدند پس از آن تفری استراحت چون قیلا بنا بود منزل یکی از علمای بوم آقای سرهنگک بواسطه بطرف مقصد رفتیم در میان راه محلیکه بطرف سرهنگک تیر اندازی شده بود (چنانکه در اعلامیه جناب آقای نخست وزیر بود) نشان دادند چون بمنزل رسیدیم آقای سرهنگک مراجعت کردند با مرد بزرگوار و عالیکله در منزلشان بودم تا تیره شب مذاکرات و سؤالاتی در میان آمد آتش بلیک شمشیر میچانی که در شهر بود و بلیک شمشیر بودم بسیار کم خوابیدم صبح بجل اجتماع در ستاد رفتیم پس از آنکه کشتن منظرة پیش آمد که بسیار متاثرم گرد و عده او گریان آن منظرة پیره زنی بود که ناگهان وارد مجلس شد با اندامی پژمرده و فرسوده میلرزید و اشکش بی در پی میریخت قطعه عکسی بدست داشت پرسیدم این زن کیست گفتند مادر ادوارد دکتر دنداناز است که او را کشتند میباید این عکس هم عکس آن جوان است ، قطعه عکس کوچکتر را بن داد همه باو تسلیم گفتیم ، من سابقا کشتن این جوان را شنیده بودم ولی تفصیلا خواستم بدانم بالاخره شوم درست علت کشتن او معلوم نشد ولی عموم اهالی از نجابت و اخلاق او تعریف میکردند و میگفتند مورد علاقه عموم بوده و در زندان بدست توفیقی مسلمان شده و این مادر دلسوخته همین یکفرزند را داشت شغل او فقط دنداناز بود تفنگ شکاری داشت که گاهی بشکار میرفت میگفتند اتهام او فقط این بود که با آقایان ذوالفقاریها بشکار میرفت (وضع کشتن این جوان با حاجی علی اکبر توفیقی و شاهزهی و دو نفر دیگر را که شب چهارشنبه آخر سال در کارخانه کبریت سازی تیرباران کردند در خانه می نویسم)

قرار شد عصر سه شنبه مردم در مسجد جمع شوند صحبت کنیم بنابراین در معابر و خیابانها بمجموع اعلام میکردند و با اتفاق جمعی از نمایندگان جرائد و

سؤال وجوابهای رد و بدل شد تا بایستگاه قزوین رسیدیم پس از حرکت از ایستگاه گفتم آقایان امشب شب سه شنبه اول ماه معصم است از قریدا

فاجعه دردناک تاریخی عاشورا که در عالم بشریت بی سابقه بوده و بزرگترین ضربتی را بخانواده منجی بشر حضرت محمد (ص) وارد ساخته و پس از سیزده قرن هنوز شعله مروزان آن خرمن صبر و شکیبایی تمام مسلمانان جهان و بالخصوص شیعیان دنیای امروزی را آتش زده است یک درس عبرتی است که باید عموم اهل قبله بویژه پیروان حسین علیه السلام آن درس را سرمشق زندگی و زندگی فردی و اجتماعی خود قرار دهند و ما باین وسیله تاثرات روحی خود را در این روز عزای بیگانه مسلمین تقدیم داشته و بمومنین و یاران دینی ایرانی خود تسلیت میگویم و پیروی از مسلک مقدس حسینی را تسبیح بیگانه اسلامی از درگاه قادر متعال خواستاریم

مدیر و هیئت تحریریه و کارمندان اداره روزنامه آئین اسلام
اینک آنچه دیدیم و شنیدیم در این مسافرت پیش آمده برای عموم منتشر میکنیم و قضاوت را بخواوندگان وا گذار می نمایم .

سید محمود طالقانی
روز دوشنبه چهارم آذر دو ساعت بعد از ظهر بایستگاه راه آهن رفتیم و در درون مضمومی که از اطرف ستاد برای مسافرت بزنجان آماده شده بود قرار گرفتیم بیست و سه نفر از مدیران جرائد و معبرین در این اطراف مخصوص بودند البته با آنکه عموم این آقایان و جوانان حساس را می شناختم مسلم بود که در مرامهای حزبی با هم متخلفه العقیده اند بعضی که من را از دور نزدیک می شناختم و بروحیه ام آشنا بودند نزدیک شدند ولی بیشتر در قیافه شان از هنگام ورود آثار تعجب مشاهده مینمودم چند دقیقه پس از ورود در اطراف ترن حرکت کرد درخواست کردم که هر وقت مقتضی شد اجازه دهنده عرایضی کنم چون اغلب اظهار رغبت کردند و مایل شدند عرض شد من در قیافه اغلب شماها نسبت به بودن من آثار تعجب را خواندم یکمقدار هم حق داری چون کمتر دیده شده که روحانیین با اینگونه امور سرو کار داشته باشند بیشتر وظایف دین در محیط های خاصی انجام می شود ولی اگر قرآن و روش اولیا اسلام میزان دین باشد باید متدینین در تمام امور حیاتی دخالت ورای داشته باشند امیر المؤمنین (ع) که بزرگترین شخصیت های اسلامی پس از رسول اکرم (ص) است وقتی باوضاع زندگی اش مینگریم گاه آنحضرت را در محراب عبادت می بینم گاهی در منبر خطابه گاهی در میدان جنگ گاهی بالای کرسی سیاست و قضاوت و اداره امور مملکت ، البته این تقصیر متدینین و طرفداران اسلام است که از همه امور حساس خود را کنار کشیده و میدان را بدست دیگران داده اند باین جهت شماها تعجب میکنید وقتی یک نفر روحانی وارد اوضاع روز می بینید ، یکی از آقایان گفت تقصیر خود شما است. گفتیم من که اعتراف کردم ولی بعضی امثال شما هم تقصیر دارید چون حاضر نیستید بهیچوجه با روحانیین و دین نزدیک شوید و اصول مسلمة اسلام را هم انجام دهید و در ضمن تذکر دادم که آقایان شما از طرف ملت نماینده شده اید که یک پیش آمد مهم حیاتی را از نزدیک ببینید و در آن قضاوت کنید گفته و نوشته های شما مستند تاریخی است و در اساس زندگی گانی نسل آتیه مؤثر است خود را مسؤول خدا و وجدان بدانید آنچه که هست بگوئید و بنویسید و اگر خدماتی از ناحیه انقلابیون بیگانه شده باید تذکر دهید و تحت احساسات قرار نگیرید.

(مشاهدات من در زنجان)
پیش از آنکه شرح مشاهدات این سفر بپردازم باید تذکر بدهم که تا بجان من از حدود وظایف روحانی خود که عبارت از تعلیم علوم دینی و تربیت و آشنا کردن مردم باخلاق اسلامی است خارج نشده ام و هیچ گاه بالاستقلال بامور سیاسی و جریانی روزانه جهان وارد نبوده ام و با روزنامه آئین اسلام هم که سروکار دارم بر همه معلوم شده است که این نامه صرفا دینی است و با هیچ حزب و دسته ای سر و کار ندارد و بنا بر این پیشنهاد رفتم ب مسافرت زنجان هم بنا بر پیشنهاد اداره شریفه آئین اسلام و تصویب بعضی از علما بزرگ که حق استادی بر من دارند فقط منظور انجام وظیفه دین بوده چون بر هر کس که از دور و نزدیک بوضع تبلیغات ما آشنائی دارد میدانند که هدف ما فقط آشنا کردن مردم بنماین قرآن و تربیت اولیا اسلام میباشد و با منتظر روسن معتقدیم که اگر قرآن اجرا شود همه امور و کراتاری ها اصلاح میشود بنا بر این خود را در صراط مستقیم میدانم و ششانه روز چند مرتبه در نماز از خداوند هدایت بانرا میطلبم که طریقی برتر از روش راست و چپ می باشد (فخر المصنوب علیهم و الاضالیین)

خدا حق را یآوری کند رامتین دو نفر بعنوان جاسوس به نزد شیخ موسی می فرستند که از او سه پرسشی زیر را بنمایند یکی آنکه آیا دمو کراتها که بقرآن و اولیای دین اسلام ناسزا می گویند چگونه اشخاص هستند ؟ دوم قرآن را جلو چشم ما می سوزاند اما چنین اشخاصی مسلمانند ؟ سوم آیا زنها دمو کرات بر دیگران حلال است ؟

شیخ در جواب میگوید من باین سؤالات نمی توانم جواب بدهم فقط همین قدر میدانم که هر که بدین اسلام توهین کند و قرآن را بسوزاند مهدور الدم و واجب القتل است آن دو نفر بر میگرددند بر کز فرمانداری چنین گزارش میدهند که شیخ ما ها را واجب القتل دانسته و حکم جهاد بر ضد ما داده است این بود که شیخ را بعنوان اینکه طرفدار ذوالفقاریها بوده بقریه اوزال که غلام یحیی در آنجا بوده است برده اند و غلام یحیی شیخ موسی را طلبید و میگوید: تو یا ما مخالفت میکنی و بر ضد ما تبلیغات مینمایی شیخ در جواب میگوید ما با شما مخالفتی نداشته و نداریم هر چه گفته اند دروغ است . غلام یحیی می گوید : تو گفته ای که زن دمو کراتها بر دیگران مباح است و دمو کراتها کافر و بی دینند ؟ شیخ میگوید: من همچو حرفی را نزده ام بپتان معض است . غلام یحیی در این اثنا عصبانی شده و نسبت بدین مقدس اسلام جسارتها نموده و بعضی سیدالشهدا و اروا خاندان ناسزا میگوید بدستور میدهد که شیخ را توفیق کنند . فدای آن روز قبل از طلوع صبح دوباره شیخ موسی را میطلبند و مزخرفات بیروزی را تکرار میکنند شیخ موسی در این بار مردانه جواب می دهد و می گوید من از مرگ نمی هراسم و سعادت من در کشته شدن است آنهم بدست شما بالاخره غلام یحیی فرمان قتل این محصل جوان ناکام را میدهد و محمد علی رامتین با بقول خود غلام یحیی فرزند شمرین ذی الجوش به شیخ همین قدر اجازه میدهد که آبی بخورد و وضو گرفته و نماز بخواند پس از آن با ۳۵ گلوله اهداش می نماید و دستور میدهد که جنازه اش را کسی دفن نکند . پس از ده روز جنازه شیخ را اهالی قریه بجتمع برداشته و دفن میکنند . اینست معنی آزادی و حقیقت دمو کراتی در قاموس مستکران جهان .

عصر روز سه شنبه بنا بود مردم در مسجد جمع شوند ولی چون خبر داده بودند آقای محمود ذوالفقاری وارد می شوند و اکثر اهالی شهر با استقبال رفته اند جمع آوری مردم میسر نبود من از منزل وقت ورود بیرون رفتم . ولی مردم قاسمانت شش فرسخ زن و مرد و اطفال با استقبال رفته بودند گفتند آقای محمود ذوالفقاری بعد از ظهر در حالیکه در جلو کامیون نشسته بود و برادرش با مسلسل دستی بالای سرش و عده تفنگ بدست در کامیون پشت سرش بودند وارد مردم بسیار اظهار احساسات میکردند تا بتزلزل وارد شد

عصر پس از ورود آقای ذوالفقاری بگردش میرفتیم و در خیابانهای اطراف شهر قدم میزدیم بجهت آن تا وقت فلذا نخورده بودند از استقبال بر میگفتند آقایان همراهان از بچه های کوچکی می پرسیدند که امروز چه خبر است یکی گفت امروز آقای ذوالفقاری وارد شده گفتیم تو چه میدانی گفت مسافرتی با استقبال رفتیم و دستش را هم بوسیدم



شیخ موسی که با دست دمو کراتها شهید شده است

دیگری گفت زنجان را پس از خدا و دوازده امام ذوالفقاری نجات داد. من ذوالفقاری را چند مجلس قبل از این وقایع ملاقات کرده بودم اگر چه او را مؤدب و متین دیده بودم ولی از آنجا که من طبعاً با اشراف میانه ندارم و تعلیمات قرآن هم در این موضوع در من تأثیر زیادی کرده باین علت چندان از او خوشنمی آمدم ولی روحیه اهالی زنجان نسبت بایشان آن بوده که در بالا اشاره شد.

ششده بودم وقت ورود ذوالفقاری برچم سبزی در مقابلش داشتند خواستم آن پرچم را از نزدیک ببینم بمنزل ذوالفقاری رفتم و تقاضای دیدن پرچم را نمودم یکنفر سید عامی خوش قیانه حاضر شد لباس بلنه و مولوی سبز برداشت در کمرش دوسه قطار تشک بود و بدوش تشک بپرتی را از گوشه اطاق برداشت و برافراشت بیرق سبزی بود که بالای آن عکس ذوالفقار و زیر کلمه (نصر من الله وفتح قریب)

نوشته شده بود، دیدن این بیرق از یک طرف احساسات دین مرا تحریک کرد و بیاد جنگهای مردان خدا پرست اسلام آمدم از طرف دیگر به بی توجهی دستگاه حاکمه ما بکنک حساس متوجه شدم اگر این تشک را در کارهای مهم رعایت میکردند همه کارهای پیش میرفت واضح است که با این منظره هزارها جمعیت فدا کار دور این بیرق جمع می شوند بی جهت نبود که آقای سید حاجی آقا (یکی از پیشمازهای زنجان) میگفت مردم و جوانان بسیاری حاضرند اگر دولت دستور بدهد اسم بنویسند فدکاری کنند.

بهر حال صبح اعلان شد که عصر در مسجد جمع شوند در اطاق فرمانده ستون آقای سرهنک هاشمی رفتیم. هدهای از مدیران جرائد بودند یکنفر خبر گذار خارجی بود که می گفتند نماینده ۸۰ روزنامه است چون من را دید بستدلی من نزدیک شد دو نفر در میان مترجم بودند درخواست مصاحبه نمودند پذیرفتم چند سوال در باره نظر من در اوضاع و رضایت و عدم

رضایت دهقانان و رنجبران نمود گفتم دهقانان ایران مسلمانند و با مالکهای متدین خود که وظیفه دینی را انجام می دهند کمال اتعاد و وصییت را دارند. بر سید نظر شما در باره اصلاح جهان و اجراء سوسیالیستی چیست؟ گفتم اگر قرآن درست اجراء و مردم با حقایق آن آشنا شوند یقین دارم عالم روی سعادت را می بیند گفت قرآن در باره حقوق رنجبران و فقراء چه رعایت کرده.

گفتم نقشه قرآن اگر اجراء شود اختلاف زندگانی بسیار کم می شود و علاوه حقوقی بنام زکوة و خمس برای کمک بفقراء و کارهای عام المنفعه بر اغنیای اسلام مقرر داشته پس از سر کشی کارخانه کبریت ظهر بمنزل برگشتم طرف عصر بمسجد آمدم بنا بدعوتی که شده بود مردم جمع شدند بالای منبر ایستاده اجمال سخن این بود که در عالم هر حادثه معلول علتیست و این اوضاع شاهم البته علل دارد و معنای توبه برگشتن از روش سابق است باید توبه کرد.

بعد مردم را از طرف علمادعوت بآرامش و جلوگیری از تعرض اشخاص بدسابقه در معابر نمودم اهالی اول درخواست کردند که از دولت سران دموکراتها را که ببال و جان مادست اندازی کرده اند می طلبیم و تقاضا داریم اولاً وضع اینها روشن باشد که آیا هستند یا بآذربایجان فرستاده شده اند و اگر فرستاده اند چرا فرستاده اند و اگر هستند باید محاکمه شوند و دیگر هم آنکه ما شکایاتی داریم باید کاملاً دولت رسیدگی کند.

شب بمنزل آمدم عده ای از علما و اهالی تشریف داشتند از آقایان نام سران دموکرات را که مردم بیشتر از آنها شکایت دارند پرسیدم نامهای ذیل را گفتند، علی زاده، قنبری، رؤفی برهان السلطنه پدآوددی به آمیرزاده صفر خان جواهری هادی وزیر مرندی اوجندی جهانگیر دارایی الله ربیعانی وعده دیگر آقایان گفتند مردم میخوانند وضع

اشخاص نامبرده بالا و پولهائیکه آنها از مردم بناوین مختلف گرفته اند و هم چنین رسیدگی به بودجه شهرداری که بدست اینها بوده و اسلحه هائیکه برهان السلطنه تحویل فدائیهای خود داده روشن شود یکی از دبیران دبیرستان در مجلس حاضر بود معلوم شد در قضیه کشته شدن حاجی توفیقی و رفقایش حاضر بوده گفتند عده از اینها را در ابتدا گرفتند من جمله آقای توفیقی و بعد از هشت ماه تقریباً توفیقی تیرمه شدند شب همانروز که تیرمه شده بود اطراف منزلش را گرفته و از راه پشت بام بغانه رفته دست گیرش کردند این آقای دبیر گفت اینها عده بودند که در زیر زمین همان کارخانه کبریت بوضع سخنی مدتها زندانی بودند روز شنبه آخر سال از جمعی دعوت کردند من کلمات کردم برای سخنرانی با تبلیغات دیگر حزبی است بانجا رفتم دیدم جمعی مردم هستند میزی در وسط حیاط است و اطراف آن چند صندلی است یکنفر روس در حالی که هفت تیر بسته بود قدم میزد اعلام کردند که محکمه تشکیل می شود چند نفر که نامشان را گفت اطراف میز نشستند در این میان حاجی توفیقی را با ادوارد و شاهرخی دادستان و یکنفر دیگر از کدخداهای یکی از دهات ذوالفقاری بیرون آوردند موهای سر روی توفیقی بلند شده بود قیافه اش جالب بود اطراف میز نگاهشان داشتند محکمه را رسمیت دادند یک یک جریمه های برای آنها بیان کردند در باره حاجی توفیقی گفتند بازار بهار اعلیه ماتر یک میکرده در باره ادوارد گفتند جاسوس ذوالفقاری بوده در باره شاهرخی گفتند برای ما پرتو نه سازی میکرده در باره کدخدا گفتند عمل منافی عفت انجام داده پس از ذکر این جریمه ها درخواست اعدامشان را کردند حاجی خواست حرف بزند با صدای بلند گفتند خفه شو از طرفی از اطراف میز برخاستند و بطرف دیگر رفتند که رای بگیرند از طرف دیگر شخصی با منطاب حاضر شد دستهای آنها را بستند من از کسی پرسیدم اینها را میکشند گفت آری مضطرب شدم خواستم بیرون

بیایم در را بسته بودند ناچار ایستادم هیئت محکمه بر گشت و حکم اعدام را اعلام نمود صدای توفیقی بکلمه شهادتین بلند شد که ناگه تیرها بصدا درآمد و مانند برك روی هم افتادند هنوز ناله هائی میزدند و در تشنج بودند که شخص روسی رفت بالای سر آنها و هفت تیر را کشیده مقابل سر و سینه آنها آتش کرد.

اما داستان کشته شدن

شیخ محمد علی آل اسحاق خوئیی در ضمن مذاکره با بعضی از آقایان زنجان سحبت شیخ خوئیی مقتول نمایان آمد من گفتم او را چند سال قبل در طهران دیده ام در محضر حضرت آقای امام بودم شیخ و چند نفر دهاتی با ذوالفقاریها گفت گو داشتند معلوم شد این ها خوئی هستند و با ذوالفقاریها گفتگوی ملکی داشته گویا بانها تعدی شده بود و طرفداری این شیخ از دموکراتها از اول روی همین زمینه بود آنها هم او را تقویت کردند چند برای مرتبه آنها سخنرانی کرده میگفتند گفته بود لنین هم مانند یقمبر است و گفته بود سید جعفر پیشه وری مثل امام حسین برای نجات جامعه قیام کرده.

بهر حال وضع کشش را این طور گفتند که صبح قوای دولت وارد زنجان شده مردم اول باور نداشتند و جرئت اظهار احساسات نمیکردند یکی صد ازد زنده باد ارتش ایران مردم از هر طرف جمع شده اظهار احساسات کردند فرماندار نظامی سران فدائیه را گرفت آنها از مردم محفوظ ماندند این شیخ اجل بر کشته با خاطر جمع بالای بالاخانه دفتر ایستاده بود مردم هجوم کردند او را زدند بعضی ها خواستند او را نجات دهند نتوانستند پس از زدن زیاد شایدم بعد از مردن او را از بالاخانه بزیر انداختند ولی از فرار تحقیق اذیت و آزاری جز طرفداری از انقلابیون بر مردم نرسانده بیشتر مردم بواسطه کینه ای که از دموکراتهای آذربایجان داشتند و گویا برای خاطر ذوالفقاریها که این شیخ با آنها طرف بود او را

کشته اند دستگیری چند نفر فدائی روز پنجشنبه چند نفر فدائی دستگیر شدند و بچند نفر هم مردمی در معابر حمله نموده آقایان مغربین جرائد جلو گیری کردند، تلگراف تقاضای اهالی برای فرستادن دولت هیئت قضائی تابشکایات رسیدگی کنند بروز نامه آیین اسلام فرستاده شد.

تلگرافی هم بعنوان فدردانی از آقای سرهنک هاشمی فرمانده نیروی اعزامی و دیگر سرهنگان و عموم ارتش بنخست و زبری و وزارت جنگ و ستاد ارتش و چند جریده مخابره شد. پس از آن با تفاق آقای ستوان یک فرهنگ افسروائی که جوانی متدین ورشید است و با هیئت اعزامی در آنجا هستند بطرف فرودگاه بناب رفتیم و در بعضی دهات هم سؤالاتی کردیم مردم ابتدا فرار میکردند معلوم شد اتومبیل جیب را که ما سواریم قبلاً اتومبیل سواری یکی از رؤسای دموکراتها بوده باینجهت مردم میترسیدند بعد که ما را دیدند جمع شدند همومدهاتی هاشاکی و بسیار وضع اسفناکی دارند.

بعد از ظهر بمنزل برگشتم چون حال مزاجی در اثر حرکت و سردی هوا مساعد نبود قدری استراحت کردم پنج و نیم بیرون آمدم معلوم شد آقایان وزراء، مالیه و فرهنگ و دارائی و بهداری از طهران آمده اند و یکسره با فرمانده ها و مدیران جرائد بمسجد رفته اند و عموم مردم جمع شده و آقایان نطقهای مؤثری کرده اند چون دعوت بنام من بود قدری هم منتظر مانده منفرق شده اند شب در ستاد مدیران جرائد حاضر بودند چون فردا همه میخواستند حرکت کنند مقتضی بود مطالبی را عرض کنم پس از استجازه قدری در اطراف اهمیت تربیت اسلام و روح ایمان و اینکه آقایان نویسندگان جرائد باید این موضوع را تقویت کنند بحث کردم و عرض کردم حافظ اتحاد ایرانی بالجههها و اخلاق

مختلفشان اسلام است و بعد انتظار مردم را از آقایان عرض کردم آقای سرهنک وفا که رئیس

آزنی اسلام

ستاد انجاستند بسیار خوب سخنی گفتند و موضوع ایران را با مثالها خوب گوشزد کردند از جمله گفتند ما در نظام در بیابانها بناهای کهنه قدیم را زیاد دیده ام که از جمله بناهای شاه عباس است و چه بسا اوقات بانجاها از سرما و بارش و دشمن پناهنده شده ایم هنوز این بنا ها محکم است و پا بر جاست بنا ایکنه در ساختمان هیچ کس از سران امروز مملکت در بالای سر عملیات نبوده ولی امروز در وسط طهران بناهای مهم دولت بی دوام است با مراقبت دولت از آن عملیات و بناها این فرق برای همان ایمان و بی ایمانی است ان بناها را ایمان ساخت این ها را روح ماده پرستی پس از آن قدری در وضع خودشان که در پیش دارند و جنگی که پیش آمده بحث کردند و تصمیم ارتش فداکار را گفتند و گفتند ما میرویم رو به هدف شما بطهران بر میگردد اید که ما در این جنگ کشته شدیم بخانواده های ما عوض تسلیت تبریک بگوئید چون بان کلمه رسید همه گریه کردند و احساسات فراوان نشان دادند بمنزل برگشتم صبح بنا بدعوت عده از کسبه بمسجد

آقای حاجی میرزا هلندی رفتم صنف کفاشها مجلس سوگواری داشتند انجاء منبر رفته پس از یک ساعت بعد بر گشته مقدمات حرکت را فراهم کردیم نیم ساعت بظهر آقایان نمایندگان جرائد بطرف ایستگاه حرکت کردند من هم باتفاق آقای سرهنک وفا که بیدر قه ما می آمدند بایستگاه رفته پس از خدا حافظی و درخواست تایید و ظفر مندی ارتش باطانی که معرفی کردند وارد شده و از همه مردم که ایستاده بود وداع کرده بطرف طهران حرکت کردم

اهالی شکایت نامه های زیادی نوشته و درد دست گرفته بودند و در معابر و مجامع بهر کس که امید رسیدگی میدیدند میدادند ولی چون مادرخواست فرستادن هیئت قضائی و بازرسی کرده بودیم و وضعیت انتشار همه آنها مسر نبود چز چند شکایت نامه ایکنه بمنزل داده بودند پذیرفتم و آنها را بعد از این در روزنامه درج خواهم کرد

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»